

شعر «صاحبکار» برگی زرین در ادب معاصر خراسان

مصطفی جلیلیان مصلحی

شاعر و پژوهشگر بنیاد پژوهشهای اسلامی - گروه نمونه‌خوانی

چکیده

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۴ - تاریخ پذیرش: ۸۸/۸/۹

نوشتار حاضر پژوهشی است دربارهٔ شخصیت و ماهیت هنر شاعر معاصر خراسانی و مدیحه‌سرای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، استاد فقید ذبیح‌الله صاحبکار، متخلص به «سُهی». در این جستار، نویسنده ضمن یادکرد شرح حال و شناسنامه فعالیت‌های ادبی وی، با نقد و بررسی شعر آن دانشی‌مرد ورق را در آینهٔ زلال ادبیات متعهد متبرک می‌سازد.

کلید واژه‌ها: ادبیات، شعر، آموزه‌های اخلاقی و حکمی، بررسی و نقد ادبی.

مقدمه

فرهنگ‌ها را سینه به سینه و نسل به نسل منتقل سازد.

ادبیات مؤثرترین الگوی مهندسی تمدن فرهنگی را در دوران‌های گوناگون ترسیم کرده است که نتایج حاصل از آن، کتاب زرین هویت ملت‌ها را شیرازه بسته است. در میان گونه‌های مختلف ادبی، سرایش

شعر و ادبیات نماد هنر پیشتاز در بیان افکار، عواطف و احساسات بشری است و به دیگرسخن تاریخ مصور تفکرات ملی، فرهنگی، هنری و اعتقادی گروه انسان‌ها در جامعه هدفمند است. این هنر جذاب با پرورش استعدادهای ژرف می‌تواند والاترین

دقیقه‌های حکمی و اخلاقی که مزین به حکایت آموزه‌های الهی و سیره زندگانی بشر متعالی است در گستره ادب‌پرور ایران‌زمین، میراث‌دار سنتی جاودانه و درخشان است و پایگاهی فراگیر و مردمی دارد.

هنرمندانی که در این باره شعر می‌سرایند پیش از آن‌که نماینده برجستگی‌های هنری خویش باشند، اثرشان معرف گرایش جوامع انسانی به حقایق فطری و کمالات وجودی انسان در چشم‌انداز هنر پویاست.

اما اقلیم ادب‌آیین خراسان که پرتو ادبیات آن در طلیعه شعر «دری» قرار داشته، برخوردار از فروغ آثار بی‌بدیل ادیبان بزرگی است که مهر مهر معنویت و خلاقیت بر تارک هنرشان می‌درخشد. از متقدمان شعر فارسی، رودکی، انوری، فردوسی، ناصر خسرو، خیام و عطار گرفته تا فحول معاصر ادب خراسان همه گواه این مطلب‌اند که ادیبان خراسان علاوه بر نام‌آوری در سبک خاص خود، در دیگر مکاتیب شعری نیز فرهیختگانی داشته‌اند که زنده‌یاد استاد احمد گلچین معانی در تذکره کاروان هند^۱،

۱. کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

هفتاد و پنج تن از آنان را برمی‌شمرد؛ بزرگانی چون نظیری نیشابوری، نوعی نبوشانی، شهاب ترشیزی، دانش مشهدی و ملک‌الشعراى بهار. از معاصران نیز اساتیدی مانند امیری فیروزکوهی، محمد قهرمان، غلامرضا قدسی، احمد کمال‌پور و ذبیح‌الله صاحبکار را بر این مقوله می‌توان افزود.

در این بیان اشارتی داریم بر آثار ارزشمند هنرمند معاصر خراسانی، محقق توانمند و شاعر دلسوخته و متعهد، استاد فقیه ذبیح‌الله صاحبکار متخلص به «سُهی».

نگاهی به زندگی، آثار و فعالیت‌های ادبی استاد «صاحبکار»

در خرداد ماه سال ۱۳۱۳ش در روستای دولت‌آباد از توابع شهر تربت حیدریه در خانواده‌ای مذهبی و ادب‌دوست که عادت مألوف آن مطالعه و خوانش اشعار فردوسی و قآنی است، چشم به جهان می‌گشاید.

وی پس از گذراندن دوره مکتب و دبستان در زادگاه خود، به قصد ادامه تحصیل در پایه متوسطه به شهرستان تربت جام عزیمت می‌نماید در همان شهرستان پس از فراگرفتن دروس دبیرستان به تحصیل علوم دینی در مدرسه علمیه مهدیه می‌پردازد و پس از چهار سال به مشهد مقدس مهاجرت

می‌کند و تا سال ۱۳۴۰ در مدارس باقریه و نواب تحصیل را پی می‌گیرد و سپس به خدمت در آموزش و پرورش متعهد شده، در مقطع دبستان و دبیرستان به امر تعلیم و تعلم اهتمام می‌ورزد.^۱

ذوق شاعری و روح کمال‌جویی او زمینه‌ساز آشنایی‌اش با فرهیختگانی چون محمدرضا حکیمی، غلامرضا قدسی، مهدی اخوان ثالث، محمدرضا شفیعی کدکنی، احمد کمال‌پور و علی باقرزاده گردید.^۲ او در بیش‌تر جلسات معتبر شعر از جمله جلسه با قدمت «فرخ»، انجمن ادبی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، نیز در اواخر عمر در انجمن ادبی رضوی حضوری پویا داشت، تا سرانجام در هفدهمین روز اسفندماه سال ۱۳۸۱ با جهان بدرود گفت و پیکرش را در مقبره‌الشعراي شهر توس در جوار آرامگاه حکیم توس فردوسی به خاک سپردند.

این معلم بی‌ادعا و استاد صبور، عمر شریف خود را سردر گریبان پژوهش و

۱. افسانه ناتمام، ذبیح‌الله صاحبکار «سُهی» (مقدمه)، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۰.

۲. تابران، سال دوم، شماره هشتم، بهمن و اسفند ۱۳۸۰، نشریه فرهنگی ادبی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان.

تألیف گنجینه‌های پر بار ادبی و نیز پرورش استعدادهای جوان بود. طرح مباحث مقدماتی برای آینده‌شناسی ادبیات و هنر در ایران و نیز مدخل شکوفایی ادبیات معاصر به اهتمام او بود.

مرحوم صاحبکار در زمینه تصحیح، تحقیق و نشر آثار فاخر ادب پارسی فعالیت‌های بایسته و تحسین‌برانگیز داشت. تصحیح و تنقیح کتاب گرانسنگ عرفات/العاشقین و عرصات/العارفین، اثر تقی‌الدین اوحدی بلیانی که اصحاب ادب به عظمت و ارزش علمی و ادبی آن واقف‌اند برگی از کارنامه درخشان اوست؛ کتابی در ده جلد که در حقیقت کسی تاب ورود به تصحیح آن را نداشته است با دو جلد تکمیلی بر آن از نام و زندگی شاعرانی که از چشم تقی‌الدین دور مانده است. تصحیح دیوان‌های «مشفق بنخارایی» و «حزین لاهیجی»، نیز گردآوری «سیری در مرثیه عاشورایی» گزیده بهترین مرثیه عاشورایی، «گزیده بهترین مرثیه فارسی سرایان عربی سرا» و نگاشتن مقدماتی بر آثار دیگران هم‌چنین ارائه مقاله‌های وزین ادبی از جمله آثار پژوهشی اوست. «شفق خونین»، «گزیده ادبیات معاصر» شماره ۱۱۸ و «افسانه ناتمام» نیز از تألیفات اوست.

مرحوم صاحبکار در دوران شکوهمند انقلاب اسلامی با توجه به چهره موجّه و پشتوانه آثار فاخر خود در بسیاری از مجامع و محافل ادبی به عنوان چهره‌ای پیشرو و پیشکسوت حضوری سازنده برای تهییج و ترویج ادبیات معاصر در میان نسل جوان داشت. اما برای شناخت هرچه بهتر هنر «صاحبکار» در ادامه این نوشتار به واکاوی و بررسی زوایای معنوی و متعالی اشعار او و رمز ماندگاری مشی ادبی اش می‌پردازیم.

«صاحبکار» در اشعار سهل و ممتنع خود با شور و حال و تخیلی گیرا و گسترده، آمیزه‌ای از سبک عراقی و سبک اصفهانی (هندی) فراهم آورده است، به گونه‌ای که طبع وقاد او با خلق آثار بدیع حکمی که حاصل آشنایی و تسلط بی‌نظیرش به دستور زبان فارسی و عربی است، وی را در زمره غزل‌سرایان نامی معاصر قرار داده است. تشبیهات، استعارات و سمبل‌های زیبا، نیز مضامین بلند حکمی، درونمایه‌های عرفانی، اخلاقی و امتیازاتی چون بهره‌وری از پند، موعظه و شور عاشقانه نقش‌بند اشعار ناب و ژرف اوست که از سرچشمه زلال ذوقش جاری شده است.

به‌طور کلی شعر «سُهی» آمیزه‌ای است از آموزه‌هایی مُلهم از تعالیم قرآن و حدیث که هر چندگاه با حسن تلمیح به قصص قرآنی و میراث کهن ادب پارسی شیرینی زایدالوصفی را چاشنی سخن کرده است تا بدانجا که توفیق خوانش مجدد شعر او به مثابه التذاذ از قند مکرر است. نسیم فیاض شعر «صاحبکار» شمیمی است از عطر دل‌انگیز اشعار بزرگانی چون فردوسی، قآنی، حافظ، مولانا، سعدی، عراقی، سنایی، خواجه، شبستری، صائب، بیدل و لاهیجی. به راستی اشعار سلیس، ت وأم با صلابت و دلنشین این دانشی‌مرد را می‌توان از شیواترین دل‌سروده‌های معاصر به لحاظ بیان روان قلمداد کرد.^۱ اینک زوایای ارجمند

۱. برای آگاهی بیش‌تر از زندگی و شعر ذبیح‌الله صاحبکار (سُهی) بنگرید به: نسیمی از دیار خراسان، گزیده اشعار علی باقرزاده، ذبیح‌الله صاحبکار، غلامرضا قدسی، محمد قهرمان و احمد کمال‌پور، کتابستان مشهد، محمد عظیمی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۵ و: صدسال شعر خراسان، گلشن آزادی، علی‌اکبر، به کوشش کمال‌پور، احمد، مرکز آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، ص ۳۰۲ به بعد، نیز محمد عظیمی، غزل معاصر ایران، چاپ سوم: بنگاه کتاب مشهد، ۱۳۶۴، ص ۱۵۶ به بعد و نیز، سیدجلال قیامی میرحسینی، ده چهره ده نگاه، مشهد، خانه آبی، ۱۳۷۷.

شعر او را مرور می‌کنیم.

که انسان قصد بوسیدن دست شه‌یاران به طمع کسب متاع قلیل و اندک دنیوی نکند و با این روش در ملک قناعت پادشاهی کند و به رزق مقدر قناعت ورزد که از این تیره‌خاکدان تا ملک بی‌زوالی یک گام بیش فاصله نیست. در شعر حکمی وی شیرینی بیان چاشنی ابیات پندآمیز شده است. نگاه کنید به این ابیات او:

* در نکوهش حرص و آز و تمجید همت:

من آن آلوده فقرم که از همت نبوسیدم
نه دست شه‌یاران را نه پای نی‌سواران را

آدمی را حرص از عزت به خواری می‌کشد
ورنه در ملک قناعت هر گدایی شاه بود!

گر چه از موری مرا رزق مقدر کم‌تر است
همتی دارم که محتاج سلیمان نیستم!
* در نکوهش هوس و هواهای خام:

تنها نه من از زندگی خویش ملولم
در بند هوس هرکه اسیر است چنین است

گر آدمی اسیر هوای و هوس نبود
دنیا برای مردم دنیا قفس نبود

* در نکوهش غفلت از گذر عمر:
گر چشم جان گشاییم ز این خاکدان که ماییم
یک گام بیش‌تر نیست تا ملک بی‌زوالی!

موی سپید گوید کای مست خواب غفلت
بیدار شو که رفتند یاران کاروانی!

۱- هنر نوآوری و بیان روان

طبع وقاد «سُهی» هم به محک روانی و هم به میزان بیان و معانی آراسته است و این محور مهم‌ترین مؤلفه برجستگی شعر اوست. به حس نوآوری و روانی بیان او در این ابیات بنگرید:

کس ندیده است چون من بنده بی‌مقداری
که به هرکس که فروشد دهد پس ما را!

افتاده دلم در هوس سوختن امشب
ای شمع بده فرصت خود را به من امشب

با تشنگی بساز که از جرم خاکیان
در هیچ چشمه آب زلالی نمانده است!

پسندِ خاطر از زندگی همین تنهاست
که نیست فاصله‌ای از وجود تا عدمش

چو من رفتم می‌فروزید شمعی بر مزار من
چرا بیهوده سوزد بی‌گناهی در کنار من!؟

موج پند در زلال اشعار «صاحبکار»

«سُهی» در اشعارش به شیوه‌ای دلپذیر و به‌گونه‌ای استوار به مذمت حرص، هوس و غفلت می‌پردازد. شاهباز همت «صاحبکار» اوج عزت نفس و کمال بشری را آن می‌داند

۲- غنیمت شمردن فصل جوانی

«صاحبکار» در بسیاری از ابیاتش با مضامینی دردمند به افسوس غفلت از گذر فصل جوانی می‌پردازد و به این لحاظ در صدد انتقال مفهوم اندیشمندانه شعر ساخته پخته‌اش به جوانان روزگار خویش است، تا آن‌جا که این نسل را به نظاره آینه چهره تکیده و فرتوت خود برای عبرت‌پذیری فرا می‌خواند:

کجا مست جوانی از غم پیری خبر دارد؟

کسی در دامن عزت چه داند درد خواری را؟!

امروز ای جوان! نفسی مغتنم شمار

فردای خود در آینه روی من نگر!

به جرم آن‌که قدر نوجوانی را ندانستم

هزاران شکوه دارد هر سر موی سپید از من!

ای جوان! بردار از باغ جوانی برگ عیشی

کز قفای این بهار آید خزان برگ‌ریزی

۴- دوری جستن از «دنیا» و تعلقات

دلفریب

سرو بلند جان «سُهی» دنیای دنی را ماتم‌سرایمی مملو از خواب و خیال می‌داند که در آن از نامیمونی بخت گرفتار آمده است و حاصل مقام گزیدن در آن را جز اندوه صبح

و شام نمی‌داند. وی با بهره‌جویی از این مضامین عمیق فکری - فطری، زمینه‌رهایی از بار تعلقات را به صلابت و سلامت موضوعی اشعار خود افزوده است:

چه زاین ماتم‌سرا دیدم که باشم پای‌بند این‌جا؟

ز بخت بد ز هر خار و گلی دیدم گزند این‌جا

... از آن برداشتم چشم از جهان و زشت و زیبایش

که جز نادیدنش نقشی ندیدم دل‌پسند این‌جا!

در این خاکدان تا مقام است ما را

غم صبح و اندوه شام است ما را

حاجتی نیست که آزار دهد کس ما را

این‌که زندانی خاکیم همین بس ما را!

دل بر این عاریت میند «سُهی»!

که خیال است و خواب و دیگر هیچ!

۵- غم، یار دیرین

دلبستگی «صاحبکار» به غم تا بدان‌جاست که در خلوت خویش، همدمی غم را می‌ستاید و خود را شرمنده این یار دیرین عزلتش می‌داند و به این سیاق نی جان خود را سرشار از نغمه‌های غمگنانه‌ای می‌بیند که دفتر شوریدگی‌های خیال او را در پیشانی بخت به یادگار قلم زده است. او حتی کلکی که پس از مرگ داستان زندگی‌اش را می‌نویسد، نغمه‌پرداز غم و درد

قلمداد می‌کند:

فتاده‌ایم ز چشم جهانی و شادیم

که غم هنوز نیفکنده از نظر ما را!

زندگی بی‌غم نمی‌خواهم غمی باید مرا

تاب تنهایی ندارم همدمی باید مرا

نوی درد برآید «سُهی»! پس از مرگم

ز خامه‌ای که نویسند داستان مرا!

از همه‌عالم «سُهی»! شرمندۀ روی غمم

کز بر من یک‌نفس این یارِ دیرین برنخاست!

هر خطِ پیشانی من یادگار ماتمی است

دفتر شوریدگی‌های خیالم را ببین!

۶. یاد مرگ و عبرت‌پذیری

چشم باریک‌بین و دل حق‌جوی

«صاحبکار» که دیدار مرگ را با هر تپشِ

قلب در آینه‌ی زندگی می‌نگرد از نهیبِ روز

رستاخیز بیمناک است و قاصد موی سفید،

تغافل از تدارک توشه‌ی طاعت را به او گوشزد

می‌کند. «سُهی» مرگ را مرغی فراری می‌داند

که هرگز نمی‌توان پای‌بندش نمود و می‌داند

که عاقبتِ موطن او دل‌خاک خواهد بود، از

این‌رو از سنگینی بارِ تن بی‌تاب است و

آرزوی صبح واپسین عمر دارد تا مگر

رهایی‌بخش او از رنجِ شب انتظار شود:

لرزد تنم چو موج به خود از نهیبِ مرگ

چون بنگرم در آینه رخسار خویش را!

می‌دهد هر سرِ مویم خبر از مرگ و هنوز

دل بر این غمگده‌ی بی‌در و بام است مرا

گر فلک خاک رهم کرد چه باک است مرا؟

که سرانجام، وطن در دلِ خاک است مرا

فکرِ طاعت را هوای مرگ بُرد از خاطر

شوق رفتن کرد از زادِ سفر غافل مرا!

عبث همواره بیم رفتنِ جان از بدن دادم

نشاید بست هرگز پای این مرغ فراری را

دل می‌تپد به یاد جهانِ دگر «سُهی»!

غربت‌کشیده جز وطنش در خیال نیست!

تا چند بار این تنِ خاکی توان کشید؟

ای مُشتِ خاک! کاش تو را هم نداشتم

ای صبح واپسین! به دمیدن شتاب کن

ما را رها ز رنجِ شبِ انتظار کن

۷. پرده‌هایی متعالی از شعر وطنی،

اعتراض و مقاومت

«سُهی» در اعتراض به تاراج دوران

ستمشاهی و سلطه‌گر پهلوی در اشعارش

عزیمی راسخ دارد. دلِ غریب‌مانده در وطن

«سُهی» ماتم تاراج این بوستان را بر نمی‌تابد و

بی‌دریغ با تیغ زبان جولان می‌دهد و در ازای
آن از خاک وطن چشم آن دارد که دل
سوخته از آتش غربت او را که کشته عشق
وطن و زنده جاویدان است به خاطر بسپارد:
مرا ز یاد مبر ای نسیم خاک وطن!

که سوخت آتش غربت در این دیار مرا!

کشته عشق وطن زنده جاویدان است
مرده آن است که از دین و وطن می‌گذرد

غم تاراج چمن چون نخورم؟
پرورش یافته این چمنم
... در وطن کس غم غربت نخورد

من چه سازم که غریب وطنم؟!
شعر اعتراض «صاحبکار» تنها بهانه
گریستن او از درد زمانه است. طبع نازک او
که از خاموش شدن گلبنگ استغفارها و
بستن راه بر آبر و باران در کشتزاران به تنگ
آمده، لب به اعتراض گشوده است و دل
اندوهناکش از حجم دلگیر شهرهای آهن و
سیمان به دامان و آغوش طبیعت روستایی
پناه می‌جوید:

هزاران درد به جان از زمانه است مرا
برای گریه هزاران بهانه است مرا

در این صحرا چنان بستند راه آبر و باران را
که سوز تشنه‌کامی سوخت روح کشتزاران را!

تا ناله مستانه را بستند ره بر سینه‌ها

بر بام‌ها خاموش شد گلبنگ استغفارها!

ز این شب به تنگ آمد دلم ای بامداد آرزو!
باز آنکه دل‌ها می‌تپد از مزده دیدارها
اما «صاحبکار» در شعر مقاومت خویش
مزده آزادی و پیام شهیدان را از لب نسیم
وطن درمی‌یابد و در نهایت اکرام شاهدانی را
که یاران زنده و معلم عشق هستند شایسته
احترام و پاسداشت می‌داند:

می‌دهد مزده آزادی و پیغام شهید
هر نسیمی که بر این دشت و دمن می‌گذرد!
آن رهروان که ما را تعلیم عشق دادند
در پیش روی دشمن چون کوه ایستادند
بر تربت شهیدان با احترام بگذر
کاین لاله‌های خونین یاران زنده‌یادند!
در عرصه شهادت چون گل شکفته باشند
این رسم عاشقان است کز مرگ سرخ شادند!

۸- شعر آیینی

به راستی از ادیبی که بالندگی و پویش
جریان هنری‌اش آینه‌دار حرمت تعلیم و تعلم
در محضر حوزه مقدس علمیه است انتظار
آن می‌رود که بوستان شاعری‌اش معطر به
نسیم روح‌نواز شعر آیینی نیز باشد و شاعر

۱. حسین ابراهیمی، هادی منوری، ترکش‌های
/جابت، مشهد، همیاران جوان، ۱۳۸۶،
ص ۸۷.

دیار ما «صاحبکار» چه زیبا از عهده این مهم برآمده است. با نگاهی به مرثیه‌های مذهبی جانگداز او که به دیوان اشعارش صفای معنوی خاصی بخشیده است به راحتی می‌توان دریافت که کلک توانا و ژرف‌بین او از تأثیر و نقش بسزای ادبیات مذهبی بر ذهن مخاطب عقیده‌مند به حماسه‌های بزرگان آیین غافل نمانده است و بحق در این صفحه مانای هنری، رقمی بسزا زده است.

ترکیب‌بند فاخر، شورانگیز و بی‌نظیر «حماسه جاوید»، غزل شیوای «صبح شهادت» که در رثای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و اهل بیت رسالت رقم فیض یافته و نیز غزلی که تقدیم به حضرت امام رضا علیه السلام شده است و دیگر آثار مذهبی از زوایای برجسته و ممتاز تعهد ادبی او حکایت دارد. اینک نگاهی گذرا به دقیقه‌ها و احساس‌های موزون آیینی وی داریم.

بند اول از ترکیب‌بند «حماسه جاوید»:

نمی‌دانم چه شوری بود از عشق تو در سرها!
 که دل‌ها می‌زند پر در هوایت چون کبوترها!
 به خون پاک خود خطی نوشتی از فداکاری
 کزان حرفی نمی‌گنجد به دیوان‌ها و دفترها
 اگر هر منبر از وصف تو زینت یافت، جا دارد
 که از خون تو پا برجای شد محراب و منبرها!
 بنام هم‌رهانت را که افتادند چون از پا
 طریق عشق را مردانه طی کردند با سرها!

نمی‌دانم چه آیینی ست دنیای محبت را؟
 که خواهرها نمی‌گیرند بر مرگ برادرها!
 پدرها شسته دست از جان به آب دیده طفلان
 خضاب از خون فرزندان خود کردند مادرها!
 فدای پرچم سرخ تو ای سردار مظلومان!
 که می‌لرزد ز بیمش تا ابد کاخ ستمگرها
 اگر خود تشنه لب جان بر لب آب روان دادی!
 جهانی را ز فیض خون پاک خویش جان دادی!
چند بیت از غزل «صبح شهادت»:

شبی که صبح شهادت در انتظار تو بود
 جهان مسخر روح بزرگوار تو بود!
 لهیب تشنگی‌ات روح دشت را می‌سوخت
 فرات موج‌زنان گر چه در کنار تو بود!
 گسست دل ز جهان هرکه با تو پیمان بست
 نداد تن به ستم هرکه از تبار تو بود
 به پیشواز اجل آن‌چنان کمر بست
 که مرگ مضطرب از طفل شیرخوار تو بود!
 اگر چه گلشن ای باغبان به غارت رفت!
 خزان باغ تو آغاز نوبهار تو بود!

چند بیت از غزل رضوی:

بر درت ای قبله دل‌ها! پناه آورده‌ام
 خاطری افسرده و حالی تباه آورده‌ام
 تا بشوید آب رحمت گرد عصیان از رخم
 سوی این سرچشمه رحمت پناه آورده‌ام!
 غرق دریای گناهم تا مرا گردد شفیع
 در حریمت کاروانی اشک و آه آورده‌ام!
 هرکسی در نزد جانان هدیده‌ای آورد و من
 از تهی‌دستی همین شرم گناه آورده‌ام!

سخن گوهر بار و دلنشین «صاحبکار»
حدیث شوق عیان و سوز نهانی است که از
دل بر زبان راه یافته است و برآیند این ذوق
هنری و اندیشه ورجاوند، برگ زرینی از
کارنامه شعر معاصر خراسان است. او که از
نهایت خاکساری دعوی هنرمندی ندارد از
کوتاه بینی مردم زمانه که غم نان دارند و ذوق
و هنر هیچ، آزرده خاطر است. طوطی
شیرین گفتار طبع سخنور و سخن سنج
«سُهی» بهترین و ارزشمندترین سرمایه
زندگی اوست و شاعر ما به سبب آن، جبران
مافات نقد جوانی از دست رفته می کند:

ز چشم مدعیان هنر هم افتادیم

نبود چون هنر دعوی هنر ما را!

نماند داستان سوز دل هرگز نهان ما را

چو شمع انجمن راهی است از دل بر زبان ما را!

اندیشه بلند مرا سوخت، کاش بود

بخت بلند مردم کوتاه بین مرا!

نقد جوانی من گر شد ز کف چه پروا؟

نگرفته اند از من سرمایه سخن را!

ناچار ز خوناب دل خویش خورد قوت

آن کاو نخورد چون تو «سُهی»! نان سخن را!

در گرفتاری «سُهی»! خوش تر سُراید طبع من!

طوطی من در قفس شیرین زبان تر می شود!
سخن به گزاف نگفته ایم اگر هنر
متعهد و پویای این استوانه سخن را مایه
افتخار گنجینه ادب معاصر خراسان
بنامیم. در زمانه ای که برخی از شریان ها
و جریان های شعری راه خود را از دیگر
نحله های ادبی جدا ساخته و حسیض
انحرافات نامیمون و نامتعارف چه در فرم
و چه در محتوا را به خیال نیل به اندیشه
و الگویی معاصر و امروزیین قصد
کرده اند، آثار بدیع و بامحتوای این ادیب
نکته دان برای جوانان نوجو و اهل تبّع
می تواند غنیمتی ارزشمند و ارجمند
باشد. توجه به چگونگی ساختار و فرم،
حسن انتخاب قوافی بجا و مناسب،
سازگاری عمیق بافت مفهومی شعر با
ساختار اتخاذ شده آن و چگونگی نگرش
به زوایای بدیع محتوایی شعر «صاحبکار»
را با ارائه غزلی از او در بوتۀ نقد به
کاوش می نشینیم:

جان من گر بر لب آید در غم جان نیستم!

پای تا سر دردم و در فکر درمان نیستم!

گرچه بر خوان فلک خون از دل خود می خورم

پنج روزی بیش بر این سفره مهمان نیستم!

جای دندانی است از هر گرگ خوئی بر تنم

این گناهم بس که گرگ تیزدندان نیستم!

هرکه سنگم زد به سر، گل ریختم در پای او

گرچه زین سودا زیان دیدم، پشیمان نیستم!
 بر نمی‌دارد دمی دل دست از آزار من
 آه از این کافر که پندارد مسلمان نیستم!
 نیست پروایم که دور زندگی پایان گرفت
 چشم در دنبال این خواب پریشان نیستم!
 این قفس بال و پر را عاقبت درهم شکست
 من که می‌بینی دگر آن مرغ طوفان نیستم!
 گرچه از موری مرا رزق مقدر کم‌تر است
 هم‌تی دارم که محتاج سلیمان نیستم!
 ساقی تقدیر اگر ریزد «سُهی»! زهرم به جام
 می‌کشم بر سر که از قسمت گریزان نیستم!
 در این شعر عواطف شاعر و یافته‌های او
 از دنیای پیرامونش به‌طور محسوس در قالب
 کلمات شورانگیز و پندآموز تجلی یافته است
 و شاعر در ایجاد و القای حس مشترک یا
 هم‌حسی با مخاطب بسیار موفق است.
 واکاوی این شعر از حیث ساختار و عناصر
 سبکی، موضوعی است که در ادامه آن را
 پی‌می‌گیریم.

۱- ساختار: این شعر در قالب غزل، صد
 و شصت و نهمین غزلی است که در صفحه
 ۲۰۰ جلد اول دیوان اشعار صاحبکار «افسانه
 ناتمام» آمده است.

شعر به لحاظ بافت از چند قسمت

۱. ذبیح‌الله صاحبکار «سُهی»، افسانه ناتمام،
 تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۰.

تشکیل می‌شود:

در آغاز، شاعر با استفاده از پارادوکس
 مفهومی و گفتمانی تأمل برانگیز به فضای
 شعر وارد شده است که شعر به سبب
 تصاحب آنی ذهن مخاطب و دوری از حشو
 و تطییر و سهولت الفاظ نیکو و کلام سنجیده
 دارای حُسن ابتدا «حسن مطلع» و نیز «حسن
 طلب» است. در ادامه شاعر به توصیف حال
 و هوای رضا به تقدیر خود با استفاده از
 زبانی یکدست، صمیمی و خودآگاه
 می‌پردازد که موجی از برجستگی‌های
 حکمی را بر جریان متنی شعر خود مستولی
 می‌کند.

۲- عناصر سبکی: در سطح واژگان:

شعر از واژه‌های کهن، مستحکم و ورجاوند
 ادبیات فارسی با مهارتی بدیع بهره برده
 است، واژگانی چون: غم، جان، درد، درمان،
 خوان، فلک، سودا، پروا، مور، رزق و ساقی
 که یادآور باستان‌گرایی شاعران دوره
 بازگشت ادبی است.

ترکیب‌های وصفی و توضیحی گرگ‌خو،
 گرگ تیزدندان، دور زندگی، خواب پریشان،
 مرغ طوفان، رزق مقدر و ساقی تقدیر که
 توضیحات و توصیفات عاطفی و
 باریک‌اندیشانه‌ای را پدید آورده است نیز

مؤید تلفیق شور و حال سبک عراقی با ظرافت تخیل سبک اصفهانی (هندی) است.

در سطح آوایی و موسیقایی: طنطنه تشجیع‌کننده روایی وزن اتخاذ شده، کوبندگی کلام را تشدید و فراگیر کرده است و در مقام قافیه و ردیف تأثیر بلاغی و موسیقایی شعر دوچندان شده است. پیوستگی صوتی و معنایی در تمام بیت‌ها برقرار است و شاعر از به‌کار بستن قافیه «شایگان» پرهیز تحسین برانگیزی دارد. وزن این غزل «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» یکی از اوزان پرکاربرد شعر فارسی است که در بحر «رمل مثنیٰ محذوف» سروده شده است.

در سطح ادبی: وجود تشبیهات، استعارات، کنایه‌ها و سمبل‌های متعدد و تازه و بهره‌وری از صنایع و بدایع شعری از جمله مراعات نظیرهای: جان، سر، پا (بیت اول)؛ خوان، سفره، مهمان (بیت دوم)؛ دندان، گرگ

(بیت سوم)؛ سر، پا - سودا، زیان (بیت چهارم)؛ دل، دست! - (بیت پنجم)؛ چشم، خواب (بیت ششم)؛ قفس، بال و پر، مرغ (بیت هفتم)؛ رزق، همت (بیت هشتم)؛ ساقی، جام - تقدیر، قسمت (بیت نهم) و استفاده از صنعت «طباق و تضاد» (بیت پنجم) و ایجاد پارادوکس‌های بیانی (بیت‌های اول، چهارم و نهم) و دیگر صنایع... همه بیانگر مرتبه والای ادبی شعر است.

در پایان این نوشتار ضمن احترام به جریان‌های نوگرای شعر معاصر به شاعران توصیه می‌شود به مطالعه دقیق و از سر ذوق ادبیات کلاسیک اهتمام ورزند که به یقین در سایه فراگیری و توجه به آن می‌توان در آسمان شعر معاصر طرحی نو و ماندگار در انداخت و جز از این طریق، به ادبیات سودمند مردمی و مخاطب‌پسند دسترسی نخواهد بود.